

قصه عشق

این شعر و آهنگ متعلق به موزیکال عاشقانه "عشق بهاری" است که سه بار در کالیفرنیا به روی صحنه رفت. تنظیم زیبای آن از ونداد مساح زاده است که در شبهای اجرای آن نیز با هم به روی صحنه بودیم.

شعر یادآور عشق و احترامی است که پدر و مادر در طول زندگی نسبت به یکدیگر داشتند.

مادر چه جوری شد پدرم رو انتخاب کردی

اون همه خاطر خواه تو به عشق اون جواب کردی

مادر تو چطور فهمیدی پدرم مرد رویاهات

تو روزای خوب و بد پدرم همراست

مادر تو چطور فهمیدی زندگی با پدرم آسون

پدرم دروغ نمی گه . نمی ترسه . مهربون . آرومه

مادر تو چطور فهمیدی که می شه به پدر تکیه کنی

سر رو شونه هاش بذاری گاهی وقت گریه کنی

مادر تو چه خوشبختی پدر دل به تو بست هرگز اون عهدی که بست و نشکست

پدر نرفت هرگز بدنبال هوس دلش فقط برای تو تپید و بس

مادر تو چه خوشبختی پدر همیشه می خنده

حتی وقتی که قهری پدر از تو نمی رنج.....ه

وقتی تو نگاهش می کنی با عشوه صدایش می کنی
پدر می خنده می دونه تو جونت رو فدایش می کنی
مادر تو نوشتی سرنوشت و یا که بخت یاری کرد
دست سرنوشت آمد عشق و برات جاری کرد
بگو راز تو چیه تا بدونم
وقتی شانس در می زنه من بدونم